



خودشناسی مقدمه تزکیه است/ وابستگی به دنیا عامل دوری از معنویت

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: تزکیه به سادگی قابل فهم نیست. برای رسیدن به این فهم، باید خود را بشناسیم و بدانیم که حق تعالی دو بعد در ما خلق کرده است.

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: تزکیه به سادگی قابل فهم نیست. برای رسیدن به این فهم، باید خود را بشناسیم و بدانیم که حق تعالی دو بعد در ما خلق کرده است.

به گزارش **خبرنگار مهر**، متن زیر گفتاری از آیت الله مرتضی تهرانی در مورد آیه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**؛ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ است که در ادامه می خوانید؛

اهمیت تزکیه و اخلاص در دین و حقیقت توحید

در این آیه و سوره مبارکه ی جمعه، حداقل شش نکته و مهم وجود دارد. دو موضوع در آیات کریمه و قرآنی به صورت مکرر ذکر شده است. موضوع اول تزکیه است و کلمه و عبادات و در ارتباط با حق تعالی و حقیقت توحید بسیار زیاد است، اما در سخن و رانی ها و بیانات بزرگان کمتر مورد بحث واقع می شود. مردم از مفهوم اخلاص، این مقدار اطلاع دارند که در عبادات بایستی قصد قربت داشته باشند، و بدون قصد قربت، عمل عبادی از قبیل نماز، روزه، حج، و پرداخت خمس و زکات و مظالم و فطریه باطل خواهد بود. اما اغلب مردم قادر به توضیح مفهوم قربت الی الله که قبل از تکبیر و الاحرام نماز آن را از ذهن خود می گذرانند نیستند. در مورد تزکیه هم همین مطلب صادق و بلکه توضیح آن برای مردم مشکل تر است.

معنی لغوی تزکیه پاک کردن است. اهل فن معنی لغوی را به عرف عام تعبیر می کنند. معنی اصطلاحی تزکیه و یا به عبارتی عرف خاص آن، مربوط به قرآن شریف و روایات و علوم دینی و علوم نفسانی است. یکی از این علوم، علم اخلاق به این مفهوم است که انسان نفس خود را با اعمال صالح بسازد. انسان باید آن قدر با درس و شنیدن ها، مکرر، موعظه شنیدن، پند شنیدن، آیات قرآن را شنیدن، روایات اهل بیت صلوات الله علیه را شنیدن، ممارست داشته باشد تا از اسارت طبیعت خارج شود. در یک وضعیت ابتدایی، انسان طبیعی اسیر طبیعت است، و به فرموده و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عقل او اسیر نفسش است. لازم است که انسان عقل خود را از این اسارت خارج کند، تا دارای عقل مستقل فعالی شود و هرگاه که خواست عملی را با چهره و هیئت الهی و دینی انجام دهد، نفس نتواند در هدف از انجام این عمل، دخالت کند. به عنوان مثال هنگام خواندن نماز در حضور سایر مردم، نفس او به خودش اجازه ندهد که قرائت را به گونه ای ادا کند که مردم او را فردی مقدس فرض کنند.

خدای متعال در قرآن کریم به نفس حیوانی انسان لقب امّاره و به سوء داده است. این نفس همان شیطان خصوصی انسان است که به او فرمان می دهد و از صاحب خود توقع دارد که در کارهای به حسب ظاهر صالح، او را هم سیراب کند. در حدیث شریف نبوی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: **أَعْدَى أَعْدَى**؛ عَدُوٌّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. قوی ترین دشمن برای شما همان نفس طبیعت و نفس حیوانی شما است که بین دو پهلوی شما جای دارد. این تعبیر اصطلاح است. "جَنَبِیک" یعنی خودت، و منظور از آن، خود حیوانی و نه خود انسانی، خود طبیعی و نه خود الهی است.

هدف حق تعالی از خلقت انسان

نباید تصور کرد که این گونه که خدای متعال انسان را خلق کرده، نقصی در خلقت او است؛ بلکه کمالی در این خلقت دویندی وجود داشت که فرشتگان حق تعالی هم از درک عظمت، ظرفیت، استعداد و قوای آن عاجز بودند. صریح قرآن این است که فرشتگان به خدای متعال عرض کردند که این موجودی که می خواهی خلق کنی، سابقه و خوبی ندارد و ما خاصیتی در او نمی بینیم؛ اگر بنده می خواهی؛ اگر تسبیح کننده و تقدیس کننده می خواهی، ما هستیم که مطابق دستور تو عمل می کنیم. ملائکه به خواب و غذا نیاز ندارند، و خستگی برای آن ها بی معنا است، و قادر هستند مطابق فرمان حق تعالی ده ها هزار سال در حال رکوع و گفتن ذکر باشند. بهترین جواب حکیمانه را حق تعالی به این سوال فرشته ها که حداقل نشانگر جهل آن ها بود، داد: **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**؛ سبیس فرمود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**؛ من خلیفه و جانشین در این عالم گوئ و فساد، یعنی در زمین، نداشتم. فرشته داشتم، عبادت کننده و حمدکننده داشتم، ولی موجودی نداشتم که به اختیار خود مسیر حق و مسیر انسانیت الهی را انتخاب کند و مسیر طبیعت و شهوات و غرایز و راه های انحرافی، که اوصاف رذیله هم جزء آن

او مزد نمی‌دهند. دسته‌ی دوم خدای خود را به طمع رسیدن به بهشت و نعمت‌های بهشتی عبادت می‌کنند، آن‌ها مانند کسیه هستند که گرما و سرمای بازار را تحمل می‌کنند، تا درآمد کسب کنند. اما دسته‌ی سوم خدای متعال را عبادت می‌کنند زیرا او را دوست دارند. مگر انسان می‌تواند بدون معرفت، حب به حق‌تعالی پیدا کند؟ انسان قبل از این‌ها خدا را شناخته باشد و قبل از این‌ها از نعمت‌های او اطلاع پیدا کرده باشد، نمی‌تواند خدای متعال را دوست داشته باشد.

انسان عادی به صورت خودکار به دوستی که بیشتر به او محبت می‌کند بیش‌تر علاقمند می‌شود. برای انسان مومن هم تا هنگامی که محبت‌های حق‌تعالی را ادراک نکند، امکان معرفت نیست. به هر مقدار که فرد باور کرد که مورد عنایت حق‌تعالی است و حق‌تعالی به او از نعم خود عطا کرده، به همان مقدار نسبت به او محبت پیدا می‌کند، و به همان مقدار شعور پیدا می‌کند. بعد از شعور معرفت حاصل می‌شود و انسان به مقدار معرفت خود در هدف‌گیری‌های عبادات خود، آن را در نظر می‌گیرد.

پاک کردن نفس از رذائل اخلاقی، از صفات غیر انسانی و غیر الهی نیاز به کار بسیار دارد. شاید در میلیون‌ها انسان هم نتوان یک انسان مزگی پیدا کرد که به طور مطلق نفس خود را از رذائل، و از موانع یاد خدا و از آن‌ها چه موجب غفلت است پاکیزه کرده باشد. با توجه به این نکته، در متون شرعی و روایات و آیاتی مانند آیه تطهیر، ملاحظه می‌کنیم که خدای متعال پنج نفر را به طور مطلق، مطهر خوانده است. ما حتی نمی‌توانیم مفهوم این آیه‌ی کریمه را تصور کنیم.

طهارت روح و تماس با حقایق انسانی و الهی

تا انسان خود را تزکیه نکند، نفس آمادگی برای شنیدن کلام حق و موعظه‌ی الهی ندارد. اهل معنا در «يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» فرموده‌اند که یکی از معانی این جمله‌ی «يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» واقعاً این است که اگر نفس و روح کسی طاهر و پاکیزه‌ی از رذائل نباشد و آلوده باشد، نمی‌تواند با حقایق قرآن تماس پیدا کند. «يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» یعنی امکان ندارد چنین فردی با حقایق کلام الله تماس پیدا کند. «يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»؛ مگر این‌ها که طهارت پیدا کنند. به هر مقداری که انسان خود را پاکیزه کند، به همان مقدار با حقایق انسانی و الهی تماس پیدا می‌کند.

اگر مسئله‌ی تزکیه در وجود انسان‌ها محقق نشود، اخلاص هم محقق نمی‌شود. حقیقت اخلاص این است که انسان در باید ارزش هیچ هدفی به مقدار ارزش طلب رضای خدای متعال نیست و هدف‌های دیگر در مقابل این هدف هیچ است. چنین فردی نمی‌تواند غیر از قصد قربت، قصد دیگری در عبادت داشته باشد. به هر مقدار که تزکیه باشد، اخلاص هم هست و اگر تزکیه نباشد، اخلاص نیست.

من یقین ندارم که تا الان کسی پیدا شود که به عمق این یک جمله از فرمایشات حضرت زینب سلام‌الله‌علیه‌ها رسیده باشد، که به عبدالله فرمود: «مَا رَأَيْتُ مِنْهُ إِلَّا جَمِيلًا». آن حضرت تعارف نکرد و غرور نداشت. مادر ایشان صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیه‌ها اول زن در جهان بشریت و پدر بزرگوارشان هم امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌ها، باب مدینه‌ی علم بودند. این خانم بزرگوار در کلاس درس پدر بزرگوار خود تحصیل کرده بود. مقام رسالت طبق نقل فرمودند: «يَا عَلِيُّ، مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ وَمَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ». این حدیث نبوی را هم نمی‌فهمیم.

اعتقاد قطعی بنده این است که دست‌اندرداران‌ی‌پرونده‌ی مقام رسالت، خانمی که حضرت کنیه‌ی ام‌المؤمنین‌علیه‌ها به ایشان عطا فرمودند، به گونه‌ی پرورش یافتند که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌ها همسری شایسته در دنیا پیدا کنند، و در غیر این صورت همسر مناسبی پیدا نمی‌کردند. روایت هم در این مورد داریم. قبل از به وجود آمدن نطفه‌ی مبارکه‌ی صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیه‌ها، شب مقام رسالت، به منزل خود نرفتند و در خانه‌ی فاطمه‌ی بنت اسد ساکن شدند. بعد از نماز جبرئیل نازل شد و این مأموریت را اعلام کرد. ایشان به همسر خود حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیه‌ها پیغام دادند که در این چهل روز شما هم بیش از پیش به عبادات و مناجات با حق‌تعالی مشغول باشید. این برنامه برای این‌ها بود که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌ها در دنیا همسر و کفو پیدا کنند.

اگر این خانم نبودند، همسری برای ایشان وجود نداشت تا ائمه‌ی طاهرين صلوات‌الله‌علیه‌ها نسل آن حضرت به وجود آیند. بعد از صدیقه‌ی کبری، آن حضرت در طول زمان همسران دیگری هم اختیار کردند، اما فرزندان آن‌ها تا حدودی ممتاز از سایر مردم بودند. حضرت از برادر خود عقیل که عالم به انساب عرب بود خواستند که همسری برای ایشان پیدا کند. حضرت می‌خواستند از این همسر خدای متعال فرزندی به ایشان عطا کند که در کربلا حسین صلوات‌الله‌علیه‌ها را یاری کند. عقیل هم ام‌المؤمنین سلام‌الله‌علیه‌ها از قبیله‌ی بنی کلاب را به ایشان معرفی کرد.

وابستگی‌ها در دنیا عامل دوری از معنویت

مشغله‌هایی که در زندگی برای ما ایجاد کرده‌اند ما را از این مطالب دور کرده است. بدین ترتیب دیگر

جایی برای معنویت، برای عبادت، برای مناجات با حق و برای این که جستجو کنیم و بتوانیم بخشی از نعمت و حق و تعالی را شماره کنیم تا موجب محبت و ارادت به حق و تعالی شود باقی نمی ماند. انسانی که از پول سیر شود در دنیا وجود ندارد. هرچه پول زیادتر می شود، عقل کم تر، عاطفه کم تر و قشر روح بیش تر می شود. در ایام عاشورا، حال و اشک فقرا در شیعه ها و مسلمان ها از حال و اشک ثروتمندان خیلی بیش تر است، و مناجات و های و شان خیلی باحال تر است. زیرا دنیا اجازه نمی دهد که صاحب آن به دنبال غیر دنیا برود.

در این آیه و کریمه و یک آیه و دیگر مشابه آن، خدای متعال به ترتیب مطالب را ذکر کرده است. رسیدن صوت قرآن به گوش انسان تعلیم نامیده نمی شود، بلکه گوش کردن به تلاوت خوانده می شود. گوش انسان هم باید گوشه ای باشد که امکان ورود حقایق به آن وجود داشته باشد. ابوجهل، ابولهب و سران منافقین آیات را می شنیدند، اما توجهی نداشتند. از امیرالمؤمنین صلوات و الله علیه منقول است که "كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ". نفس آن افراد عقلشان را اسیر کرده بود. چنین افرادی دیوانه نیستند، بلکه دست و پای عقل خود را با خواسته ها و تعلقات و وابستگی ها زیاد بسته اند و عقل و عقل را اسیر کرده اند. از عقل اسیر هم کاری بر نمی آید.

راه تزکیه و رسیدن به دنیای پاکیزه و آخرت سعادتمند

اخلاص که به معنای نوع خاص هدف و گیری در عبادات است، یعنی در باطن انسان به غیر از حق و تعالی هدف دیگری وجود نداشته باشد. تزکیه یعنی پاک شدن از انواع آلودگی ها و برای نفس وجود دارد. در این آیه و کریمه و آیه و مشابه آن خدای متعال اول تلاوت و سپس تزکیه را ذکر می فرماید. توجه به آیاتی که در مقام توصیف بهشت و جهنم است، و تکرار توجهات و تعمق در این آیات، به تدریج وابستگی انسان را نسبت به غیر خدا رقیق می کند. با رقیق شدن وابستگی، به تدریج زمینه برای تزکیه پیدا می شود.

آیاتی که خدای متعال در آن حکم دارد و امر یا نهی ذکر شده، مربوط به فقه است. آیاتی که صَوْر واقعی اعمال خوب یا بد را تصویر کرده، مثل آیه و غیبت، هم فقه فرموده و حکم و قانون را بیان فرموده، و هم انسان را وادار کرده است که باطن عمل خود را تصور کند. "أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكَلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا"; آیا شما دوست دارید که گوشت برادر مرده ی خود را بخورید؟ "فَكَرِهْتُمُوهُ"; یعنی من تو را به گونه ای خلق کرده ام که از خوردن جیفه تنفر داری، اما چشمتی نداری که صورت برخی اعمال را مشاهده کنی، یعنی بصیرت نداری.

چشم گوسفندی سبزی یونجه و زردی کاه را می بیند. هرچند این حیوان بعضی از علف ها سبز خوش و رنگ که کشنده ی حیوان است، را اصلاً نمی خورد. آن خانم بزرگوار به عیدالله می فرماید: "مَا رَأَيْتُ مِنْهُ إِلَّا جَمِيلًا"، ایشان تعارف نکرد، بلکه فرمود که من حقایق اشیاء و باطن آن ها را می بینم. من عاقبت این سفر و شهادت جوان ها و اسیر شدن خودم و خواهرم و خواهرزاده ها و برادرزاده ها را می بینم که بسیار عالی و قشنگ و پرفایده است. نه هزار و چهارصد سال، صد هزار سال دیگر هم حق و تعالی این چراغ را روشن نگاه می دارد. جذابیت کربلا و افرادی که آن را اداره کرده اند از حق و تعالی است.

در قرآن و حدیث و عملکرد اهل بیت صلوات و الله علیه و اجمعین به اندازه ای مطلب وجود دارد که اگر انسان طالب باشد می تواند راه رسیدن به دنیای پاکیزه و آخرت سعادتمند را بیابد. خدای متعال می تواندست بفرماید که من غیبت را تحریم کرده ام، "لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا"; و به همین مقدار قناعت کند. حکم را کرده بود و قانون را هم وضع کرده بود، و بر بندگان هم واجب بود که خدای خود را اطاعت کنند و غیبت نکنند. این بخش اضافه در آیه، "أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكَلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ"; برای این است که حق و تعالی می خواهد راه تزکیه را نشان دهد. انسان هنگامی باور می کند که خوردن غذای مسموم برای او ضرر دارد که بفهمد با خوردن آن بیمار می شود.

خدای متعال مخلوق خود را دوست دارد و با قانون و گذارهای دنیا متفاوت است. آن ها ما را دوست ندارند، و بنابر وظیفه ی خود قانون وضع می کنند. اگر کسی به این قانون عمل نکرد، و این قانون گذار توان داشت، آن فرد را تنبیه می کند. اما حق و تعالی که مخلوق خود را دوست دارد بعد از فقه، "لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا"; جمله و دیگری می فرماید که اخلاق و مقدمه ی تزکیه ی نفس است. باید با شنیدن این آیه، احساسی در انسان پیدا شود، که بفهمد حق و تعالی او را دوست دارد، و می خواهد که غذای مسموم که موجب بیماری است را نخورد. غیبت و سایر محرمات را باید این گونه در نظر گرفت.

ما پس از چندین بار نهی از منکر و نتیجه نگرفتن، مخاطب را رها می کنیم. اما حق و تعالی این گونه نیست، و به ندرت بنده را رها می کند و تنها در موارد نادری به پیامبر خود می فرماید که هرچه برای این افراد استغفار کنی من آن ها را نمی آمرزم. او با بیان آیات اخلاقی و نشان دادن چهره ی برخی کارهای نادرست، بندگان خود را از آن کارها متنفر می کند.

ده سال در زمان حضرت مجتبی صلوات و الله علیه، و ده سال در زمان ابی و عبدالله صلوات و الله علیه با تبلیغ و بیان عادی حرف حق به گوش معاویه فرو نرفت. برنامه ی کربلا به وجود

آمد و ابی‌‍عبدالله صلوات‍الله‍علیه خون مصرف کرد تا در جامعه‍ی شیعه امثال معاویه نتوانند جلوه‍ای داشته باشند. واقعه‍ی کربلا فراموش‍شدنی نیست. در شب عاشورا ابی‌‍عبدالله صلوات‍الله‍علیه خواهر بزرگوارش را امر به صبر فرمود و تصرفی ولایی در این خانم کرد که ظرفیت ایشان بالاتر رفت. فرمایشات حضرت کلاس به کلاس شنونده‍ها را ارتقاء می‍داد. یک جمله‍ی چند خطی یک کلاس بود و افرادی که ترکیه‍ی نفس داشتند حقیقت را می‍گرفتند و رشد می‍یافتند.

یکی از صفات انسانی که خوب است و خاصیت زیادی دارد، عاطفه است. در این صفت هم اهل‍بیت صلوات‍الله‍علیهم‍اجمعین از همه بهتر بودند، و با دیگران قابل مقایسه نبودند. نباید تصور کرد که این بزرگواران زندگی و فرزندان خود را دوست نداشتند. نقل کرده‍اند که سیدالشهدا صلوات‍الله‍علیه فرمودند: "لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لَأَحِبُّ دَارًا تَكُونُ يَهَا سَكِينَةٌ وَ الرَّبَابُ"، به جان خودم من خانه‍ای را که در آن سکینه و رباب‍نام باشد دوست دارم. این تعبیر نشان‍دهنده‍ی آن است که این دو بزرگوار بسیار عالی بودند. جنس معصومین صلوات‍الله‍علیهم‍اجمعین این‍گونه است. در صحنه عاشورا زینب سلام‍الله علیه از هر رسانه‍ای قوی‍تر عمل کرد و به حاضرین در آن صحنه اعلام کرد که افرادی که شما به شهادت رساندید، افرادی عادی نبودند، بلکه فرزندان پیامبر اسلام صلوات‍الله‍علیه و آله بودند.